



■ من واقعاً باور دارم کسانی هستند که اگر دین دار نبودند این قدر آدم نمی گشتند، این قدر جنایت نمی کردند، این قدر ظلم نمی کردند، این قدر حق دیگران را پایمال نمی کردند، نمی توانستند این قدر مخالفان خود را سرکوب کنند. اگر این افراد تربیت یافته بودند و درک درستی از دین پیدا می کردند، به این نتیجه می رسیدند که دین برای تعالی آمده، دین برای حقوق انسان ها آمده، دین برای ادب آمده، دین برای کمک به اخلاق و تسهیل ادب آمده است «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» ■

مصاحبه صغیر حیات با

دکتر فراستخواه

جامعه شناس و دین پژوه

پیرامون دین و دین گریزی

صغیر حیات

سال چهارم
شماره نوزدهم و بیستم
فروردین و اردیبهشت/خرداد و تیر ماه ۱۳۹۷

۱۴

در بدو امر از دو واژه «دین و گریز از دین» تعریف مختصری بفرمایید.

من فکر می‌کنم دین دو سویی متمایز دارد: یک سویی دین، دین به مثابه‌ی امر رئال، یک سویی دیگر دین به مثابه‌ی امر ایده‌آل. یعنی [Religion as a real affair or religion as an ideal affair] آندکی دیرتر این امر رئال و امر ایده‌آل را خواهم گفت که با هم ارتباط دارند، فعلاً اجازه بدهید این‌طور عرض کنم دین به عنوان امر رئال ساحتی از زندگی بشر است، ساحتی از ذهن بشر است، ساحتی از زبان بشر است.

ویتگنشتاین می‌گوید: انواع واژگان و لغت (Vocabulary) و انواع گرامرها وجود دارد، گرامر علم یا گرامر هنر داریم، یک زبان هم وجود دارد که زبان دین است. خود دین زبانی دارد؛ این زبان نمادهایی دارد، واژگانی دارد، در اصل یک دستور زندگی است. پس به این معنا تصور من این است که انسان یک موجود چند ساحتی است، یک ساحت از ذهن بشر، یک ساحت از زبان بشر و یک ساحت از زیست بشر می‌تواند دین باشد. این یعنی چه؟ این شیوه‌ای از احساس است، بنده و شما و دوستان اگر احیاناً این احساس را داریم دین برای ما موضوعیت پیدا می‌کند. اما ممکن است نداشته باشیم، خیلی از دوستان ما که دوستان خوب بسیاری هم هستند، احساس دینی ندارند؛ به علل و دلایل مختلف. می‌توانیم با آنها هم طبق قواعد عرف و اخلاق و قانون زندگی آزادمنشانه داشته باشیم. در نتیجه من تصور می‌کنم دین ساحتی از ذهن انسان، زبان انسان و زیست انسانی است، شیوه‌ای از احساس و ادراک است. برای خود، نمادهایی (Symbols) دارد، نمادها و گرایش‌هایی از طریق دین برای انسان به وجود می‌آید. باورهایی شکل می‌گیرند که یک نظام آیینی را پدید می‌آورند، مثلاً آیین بودایی، مسیحی، یهودی، اسلامی، زرتشتی، آیین‌های مختلف، شینتو و شمن‌ها و بقیه به وجود می‌آید. در هر دینی روایاتی وجود دارند، متون مقدس (Text) وجود دارد، اولیای دین و سنن دینی شکل می‌گیرند. اشیا و مکان‌های متبرک در نظر دین‌داران به وجود می‌آیند، شریعت شکل می‌گیرد: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِئاً»^۱.

کسانی مثل گلاک و استارک از منظر جامعه‌شناختی کار کرده‌اند. ما با دانشجویها خیلی کار کرده‌ایم، در چند دهه‌ی گذشته، پرسش‌نامه‌ها و پیمایش‌های ممتد صورت گرفته است. انباشتی از این پیمایش‌ها وجود دارد. چند سال

پیش اینجانب روی مطالعات ممتد فراتحلیل (Meta-analysis) انجام دادم، حداقل ۹۰ و چند تحقیق را فراتحلیل کردم. یعنی نتایج پیمایش‌ها و مطالعات را دوباره چیدم و بررسی کردم و اینها را در وبلاگ^۲ منتشر کردم، در انجمن جامعه‌شناسی چندین مرتبه اینها را بحث و ارائه کردم. از مجموع تحقیقاتی که سال‌های گذشته درباره‌ی دین شده، یک چیزی خلاصه کردم که نتایج روندهای دینی در ایران چیست؟

گلاک و استارک پنج بُعد دین‌باوری یا دین‌داری یا دین‌ورزی را برای دین‌داری مطرح کردند: یکی این که دین یک تجربه (Experience) یک تجربه‌ی زیست است. هر کس یک تجربه‌ی زیست دارد، مثلاً نذر کرده و نذر او قبول شده است، تجربه‌ای از توکل به خدا دارد، تجربه‌ای از چیزهای دیگر دینی دارد. چند روز پیش یکی از دانشجویان دکتری‌ام از فرصت مطالعاتی‌اش در تورنتو برگشته بود نقل می‌کرد که در لابی مجتمع اجاره‌اش یک ایرانی شله زرد نذری آورده بود ساکنانی از ملیت‌ها و دین‌های مختلف می‌آمدند و در مراسم شرکت می‌کردند. پس یک بُعد دین، بُعد تجربی است.

بُعد دوم دین، باورها (Beliefs) است، باور به خدا، باور به این که آیا خدا شخصی است یا غیر شخصی؟ خدای ادیان شرقی آسیایی خدای شخصی نیست، اصلاً خدا به آن معنای شخصی در نزد آنها نیست. در حالی که در دین‌های سامی نوعاً خدای شخصی وجود دارد. در نظر بسیاری از عارفان ما خدای متعال غیر از خدای متشرعین است همینطور در نظر حکمای ما. بنابراین هر کدام از این دین‌ها سیستم‌های باور متفاوتی دارند. معاد جسمانی، معاد روحانی یا معاد در بعضی از دین‌های شرقی وجود ندارد و به جای آن تناسخ وجود دارد. می‌بینید انواع باورها وجود دارد.

بُعد سوم، مناسک (Ritual) است. هر دینی برای خود یک مناسکی دارد. اسلام مناسکی مثل حج، نماز، روزه و... دارد. یهودیان هم برای خودشان دارند، مسیحیان هم برای خودشان عشای ربانی دارند و... .

چهارمین بُعد، دانش است، یعنی دین شامل چه آگاهی‌هایی است، معمولاً یک دین دار چه دانشی دارد؟ ما معمولاً در ایران این را خیلی پیمایش نمی‌کنیم، چون یک اوریب و اشتباهی در نتیجه تحقیق ایجاد می‌کند، انواع و اقسام فشارها (Impose) به مغز مردم وارد می‌شود. متأسفانه

آموزش‌های مذهبی اجباری در مدارس و رسانه‌ها به عنوان تعلیمات دینی، حقیقت دین‌داری را نشان نمی‌دهند. اگر جامعه قبل از انقلاب را می‌خواستید پیمایش کنید چه بسا دانش دینی می‌توانست بخشی از دین‌داری را بازنمایی کند.

بعد آخر هم پیامد است. ما وقتی دین‌دار هستیم، احساس می‌کنیم که نتیجه‌ی آن برای زندگی ما، دنیا و آخرت چه می‌شود؟

پس تا این جا که من گفتم دین به مثابه‌ی امر رئال، یعنی یک امر واقعی اجتماعی و انسانی که در بین مردم وجود دارد؛ چه در مقیاس خرد و چه مقیاس کلان.

یک نگاه دیگر به دین، دین نه به مثابه‌ی یک امر رئال، بلکه به عنوان یک امر ایده‌آل است. منظور من از ایده‌آل این است که این‌طور دین‌داری در سطح خواص است. یعنی کسانی هستند که به عنوان امر ایده‌آل دین‌باور هستند، دین برای آنها تجربه‌های بسیار نافذی است. معمولاً این‌طور دین‌داری قرین رویدادها و حادثه‌ها است. مثلاً محمد (صلوات الله علیه و آله) یک انسانی بوده که چنین دینی

داشته، دین ابراهیم که در قرآن توصیف به ملت ابراهیم می‌شود. دین‌داری ابراهیم، محمد، مسیح و... حاوی یک تجربه‌های بسیار عمیق و قرین رویدادها است. مثلاً موسی؛ طبق روایات، خانم ایشان دچار درد بارداری است، شرایط جوی هم نامناسب است، در بیابان مانده و آواره هستند. بعد از دور یک نوری می‌بیند: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا».^۳ یعنی یک حادثه. بعد به آن جا می‌رسد که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ».^۴ یعنی حالتی است که یک اتفاقی باعث شروع وحی به موسی شده است. یا مثلاً چیزی که در غار حرا برای تأملات رسول الله ذکر می‌شود که در غار حرا چه اتفاقاتی افتاد و آن تأثیراتی که در وجود ایشان گذاشته بود و بعد هم داستان: «اَقْرَأْ».^۵ اینها یک اتفاقات و حوادثی است، یک چیزی است که بر انسانی عارض

می‌شود و او را به طور کلی مبعوث و برانگیخته می‌کند، به زمان و تاریخ جاری می‌کند. یک امر خارق العاده است، با معجزاتی همراه است، با کراماتی همراه است. این امر ایده‌آل معمولاً در یک پروسه‌ای به جامعه انتقال می‌یابد و دوباره در یک فرآیندی تبدیل به یک امر رئال می‌شود. این دیالکتیک خیلی عجیب است، یعنی تا پیامبر متحوّل می‌شود، تا می‌آید مخاطب پیدا می‌کند، دعوت می‌کند، از بین آنها انواع انسان‌ها درمی‌آیند، بعد این امر ایده‌آل دوباره تبدیل به یک آیینی می‌شود و دوباره رئال می‌شود. بعد جمله‌هایی که همه‌ی ما شنیده‌ایم.

مفیر حیات

رنال به معنی واقع یا بر طبق آنچه وجود دارد؟

نه، واقع؛ امر رئال، یعنی امری که در واقعیت وجود دارد، نه حقیقت (Truth).

مفیر حیات

از نظر تقدّم و تأخّر اینها ارتباطی با هم ندارد؟

اینها را به شکل خطّی نمی‌شود تبیین کرد، ولی نوعاً به نظر می‌رسد همیشه با هم ارتباط دیالکتیکی داشته‌اند، یعنی هم در سطح وسیع‌تر عامّه، هم در سطح خواص.

مفیر حیات

نمی‌شود اسم آن را فطرت بگذاریم؟

به معنایی می‌شود. من نمی‌خواهم خیلی روی اینها برجسب‌های خاصّ کلامی بگذارم، یک مقداری وسیع‌تر نگاه کنیم. به نظر من هم امر رئال هم امر ایده‌آل همزاد انسان هستند، همیشه نوعاً با انسان بوده‌اند. وقتی ما تاریخ انسان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم به نحوی در بین مردمان، این دو امر بوده است، حتی در کتیبه‌ها و نوشته‌هایی که در دیوار غارها می‌بینیم. در گذشته هم از دیرباز انسان‌هایی بوده‌اند که حداقل به زبان خاصّ خود این چیزها را داشته‌اند. امر رئال هم در مقیاس بزرگ بوده است، یکی هم در مقیاس کوچک.

در روایات ما می‌گویند ۱۲۴ هزار پیامبر ظهور کرده‌اند. برای هر کدام از این پیامبران به نحوی یک امر ایده‌آل بوده است. هر کدام از اینها یک امتی، یا گروهی یا مخاطبی پیدا کرده‌اند، بعد در زمان حیات آنها یا به ویژه بعد از حیات آنها یک امر رئالی شده که در آنها انواع و اقسام داستان‌ها به وجود آمده است. خود من تصوّر می‌کنم این‌طور نبوده که دین از انبیا شروع شده، یعنی در خود انسان وجود دارد، که از آن تعبیر به فطرت می‌کنند. معمولاً به خرافه و انحطاط دچار می‌شود و بعد انبیا می‌آمدند که این را بهبود و اعتلا بدهند، اصلاح کنند،

■ اگر محمد ﷺ الان مبعوث می‌شد به دموکراسی و اخلاق مدنی و آزادیخواهی و عدالتخواهی و تمدن معقول و توسعه پایدار و عرف جدید و عقل سلیم امروزی فرا می‌خواند و خشونت، بی‌عدالتی، ابتذال، نابرابری، فقر، تخریب محیط زیست، هژمونی دولتهای قدرتمند و تعصب و تزویر و مناسک گرایبی قالبی را نقد می‌کرد. ■

تعالی بدهند، بگویند بهتر است این‌طور دین باوری و دینداری شود. من می‌خواستم تمایز دین به مثابه‌ی امر رئال با امر ایده‌آل را عرض کنم. با مثال‌هایی که بعداً در دنیای اسلام خواهم گفت، این مسئله بیشتر وضوح پیدا خواهد کرد. این را هم بگویم که گفته‌اند دین هم‌زاد و همپای انسان بوده، اما حقیقت این است که محققان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، فیلسوفان دین، مورخان دین، انواع و اقسام نظریه‌پردازان، آمده‌اند و از روندهای تاریخی و دوره‌های تاریخی صحبت کرده‌اند. مثلاً آگوست کنت می‌گوید: در دوره اسطوره ذهن انسان خیلی دنبال اسطوره‌ها در دین‌داری می‌رفت. بعد دوره‌ی فلسفی آمده که بحث‌های متافیزیک فلسفی رواج یافته، بعد هم دوره‌ی تجربی و اصالت تجربه آمده است. یک دوره‌ای در تاریخ اندیشه، علم تجربی وارد شده است. در این دوره مردم دیگر نمی‌خواهند بارش باران را با خدا توضیح بدهند، به جای این‌که بگویند باران را خدا فرستاده می‌گویند آب تبخیر و تقطیر شده، یک ارتباطی بین پدیده‌ها وجود دارد و باران می‌بارد.

آگوست کنت می‌گوید: ذهن بشر و به طور کلی تاریخ انسانی یک دوره‌هایی را طی کرده، یک دوره‌هایی دین بوده، این حرف‌ها یک مقدار قدیمی هستند، یعنی مربوط به قرن ۱۹ هستند. یک مقدار خطی‌اند، بعداً خیلی از محققان اینها را قبول نکردند، پوزیتیویستی دیده‌اند، احساس کرده‌اند تاریخ بشر این‌طور خطی نبوده، انواع و اقسام دیدگاه‌ها را داشته است. در عین حال که علمی نگاه می‌کرده، در همان حال هم می‌توانسته ایمانی نگاه کند، دین‌دارانه نگاه کند.

من می‌خواهم به فضای فکری ایران اشاره کنم، مثلاً کسانی مثل فویر باخ می‌گوید: ما اصلاً با خدا از خود بیگانه می‌شویم، کمالاتی که در خود جستجو باید بکنیم فراقنی به آسمان می‌کنیم و از خود بیگانه می‌شویم. بحث مشهوری در بحث او هست و آن اینکه: آیا خدا انسان را آفریده است؟ یا انسان خدا را آفریده است؟ ایشان به این نتیجه رسیده این انسان است که خدا را می‌آفریند، یعنی برعکس آنچه ما داریم: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»، ایشان درست وارونه گفته است. می‌دانید ایشان کسی بوده که مارکس از او اقتباس کرده، خیلی تأثیر بزرگی در مارکس داشته است. اینکه در سنت ما آمده خدا انسان را بر صورت خویش آفرید، فقط هم در سنت اسلامی نیست،

او درست بر عکس‌اش را می‌گوید. می‌گوید: این انسان‌ها هستند که بر صورت خویش خدایی را در آسمان می‌آفرینند. البته ایشان می‌گویند: کمالاتی که انسان در خود می‌خواهد در آسمان جستجو می‌کند، در حالی که باید آنها را در خود جستجو کند. به قول حافظ: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. یا به تعبیر مولوی:

ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید؟

معشوق همین جاست بیاید بیاید

فویر باخ این‌طوری گفته که ما در واقع از خود بیگانه (Alien) می‌شویم، و باید به خود برگردیم، آگاهی، آزادی، قدرت، خلاقیت، عدالت، مهربانی و علم را در خود جستجو کنیم. اما این را فراقنی می‌کنیم، در آسمان جستجو می‌کنیم. بعد ایشان می‌گوید: دین منشأ بیگانگی انسان‌ها است. همان که مارکس می‌گوید: افیون توده‌ها و آه ستم‌دیدگان و روح جهان بی‌روح است، مارکس تحت تأثیر این مطالب و آموزه‌ها است.

بعد به وبر می‌رسیم که شناخته شده‌تر و یکی از استوانه‌های جامعه‌شناسی دین است. ماکس وبر مطرح می‌کند: روز به روز جریان عاطفی به

نفع جریان عقلانی عقب می‌نشیند. ایشان معتقد است: روز به روز با عقل و علم، افسانه‌زدایی و افسون‌زدایی از عالم می‌شود. در نتیجه ایشان می‌گوید: عالم جدید عالمی فسون‌زدایی شده می‌شود. ایشان جامعه‌شناس دین برجسته‌ای است که در قرن ۱۹ صحبت می‌کند و می‌گوید در دنیای جدید مردم کمتر افسانه‌ها را دنبال می‌کنند، مردم می‌خواهند نظریه‌ها را دنبال کنند، نقد و بررسی کنند. از خیلی فسون‌ها و رازها، راز زدایی می‌شود. خود وبر خیلی هم استدلال نمی‌کند، البته خود او هم با این دنیای جدید مشکل دارد و از قفس آهنین بورکراسی بحث می‌کند در عین حال همین گفتار ایشان را هم بعداً جامعه‌شناسان دین نقادی می‌کنند که تاریخ این‌طور خطی

■ **دین‌داری آدم‌های با نزاکت، معمولاً دینداری مؤدبانه و آزادمنشانه می‌شود، دین‌داری آدم‌های نانجیب هم نانجیبانه و متعصبانه و مردم آزارانه می‌شود، دین‌داری انسان‌های ابله هم ابلهانه می‌شود، دین‌داری انسان‌های عاقل هم خردمندانه و معقول می‌شود.** ■

نیست، انسان هم خیلی موجود یکسره عقلانی نیست، انسان می‌خواهد یک مقدار هم غیر عقلانی باشد. ما واقعاً می‌بینیم، انسان خیلی نمی‌خواهد همه‌اش عقلانی (Rational) باشد، یک مقدار می‌خواهد غیر عقلانی (Irrational) باشد.

اجازه بدهید این قسمت بحث را مختصر و جمع کنم کسی مثل اینگلهارت که خیلی جدیدتر است، ایشان هم مطرح می‌کند: در واقع دین نتیجه‌ی فقدان امنیت وجودی برای انسان است، هر جا انسان نتواند احساس امنیت وجودی کند سراغ دین می‌رود. ایشان می‌گویند: وقتی توسعه اتفاق بیفتد این نگرانی از امنیت وجودی کمتر می‌شود، در نتیجه به تبع آن با این فرآیند توسعه یک مقدار احساس امنیت در انسان‌ها زیاد می‌شود و نقش دین کم‌رنگ‌تر می‌شود. ولی بعد خود او می‌گوید: از طرف دیگر توسعه سبب جمعیت‌های مذهبی هم زیاد می‌شود، در نتیجه اینجا پارادوکس به وجود می‌آید.

صفریات
به نظر اینگلهارت نقش دین کم رنگ می‌شود با توسعه، یا باورهای دینی کم رنگ می‌شود؟

تفاوتی ندارد، چون امنیت انسان‌ها احساس می‌کنند. می‌بینند که همچنان درگیری مباحث نظری وجود دارد، آنهایی که ساده می‌کنند می‌گویند دین تمام شده واقعاً این‌طور نیست، خیلی پیچیده است، هر چند این بحث‌ها را هم نمی‌توانیم نادیده بگیریم. ولی دشوار است، ما می‌خواهیم مرتب کلمات را ساده کنیم. در حالی که حقیقتاً دشوار هستند.

صفریات
این دیدگاه با دیدگاه مارکس که دین افیون است یکسان نیست؟

با هم ارتباط دارد. البته این از بحث مارکس خیلی فاخرتر است، خیلی مبحث وسیع‌تری مطرح می‌کند. مارکس فقط از دیدگاه تعارض‌های طبقاتی دیده است، مارکس

به نظر من دین هر چه افقی شود بسیار گسترش پیدا می‌کند، تحوّل پیدا می‌کند، با جامعه همراهی می‌کند و به جامعه تعالی می‌دهد. ما معمولاً متری داریم، متر ما ایدئولوژی‌های ما است، منافع ما است، موقعیت و ریاست و قدرت و رانت‌های ماست. حداقل در خوشبینانه‌ترین حالت قرائت خود ما است. آن را ملاک قرار می‌دهیم، بعد یک به یک غربال می‌کنیم. اگر غربال ما ادامه پیدا کند در این عالم غیر از خود ما کسی نمی‌ماند، بقیه گریز از دین دارند.

می‌گوید: اینها را طبقات بالا درست کرده‌اند تا به طبقات پایین بگویند شما در آخرت نتیجه را می‌بینید. ولی اینگلهارت در یک سطح خیلی وسیع‌تر می‌بیند، مثلاً می‌گوید: ملت‌های شکست خورده، دولت‌های شکست خورده و فجایع طبیعی و اجتماعی است که گرایش به دین را زیاد می‌کند. البته می‌دانید که پیمایش‌های بین‌المللی انجام شده و شواهد خیلی زیادی هم این را نشان می‌دهند. اتفاقاً یکی از مباحث را در ایران هم می‌شود دید، در ایران مدرنیزاسیون دولتی پهلوی شکست خورد. شکست به این معنا که در آن فساد و نابرابری شد، در آن یک شرایطی ایجاد شد که نتوانست پیش برود. ما انصافاً به یاد داریم، (آن زمان دانشجو بودیم)، رشد درآمدها و وضعیت تحولاتی که در جامعه صورت می‌گرفت، به گونه‌ای بود که بعضی از محققان می‌گفتند یک انقلاب صنعتی کوچک در ایران دارد اتفاق می‌افتد، در ابعاد مختلف و

بزرگ؛ ولی در عین حال شکست خورد و نتوانست به سرانجام برسد، به دلیل این‌که نامتوازن بود؛ مثلاً به روستاها و مردم آن رسیدگی نمی‌شد، به همین دلیل نابرابری‌ها زیاد شد و روستایی‌ها هم به شهر آمدند. در واقع احساس نابرابری زیاد شد. از سوی دیگر فساد در بین دولت‌مردان رسوخ کرد، - البته با حجم زیاد فسادهای امروزی آن فسادهای ذهن ما نمی‌آید! - ولی به هر حال آن موقع فساد وجود داشت، این را احساس می‌کردیم. مسئله‌ی دیگر وابستگی بود. مردم احساس کردند که تصمیمات در سطح کلان خیلی ملّی نیست، ارتباط با مراکز خارجی دارد. خودکامگی که بر اثر غرور درآمدهای نفتی در شاه به وجود آمد، باعث شد ملیون را سرکوب کند، روشن‌فکران را سرکوب کند، این‌ها همه دست به دست هم دادند و پروژه‌ی دولتی شکست خورد. وقتی مدرنیزاسیون دولتی در ایران شکست خورد مردم

دنبال مذهب رفتند. در نتیجه آلترناتیو این مدرنیزاسیون، مذهب شد. رهبران مذهبی خاصی که سیاسی شده بودند توانستند این تحوّل خواهی مردم را به نفع خود مصادره کنند. مجموعاً می‌خواهم عرض کنم این مباحث خیلی مباحث مهمی هستند. البته همچنان جامعه‌شناسان دین جدید که ما الآن با مباحث آنها در کلاس‌ها و مطالعات خویش کار می‌کنیم، مثلاً هرپولژه مطرح می‌کند: انسان به یک نوع نسیان جمعی (Collective Amnesia) در دوره‌ی دنیای امروز، دچار شده است. مردم دیگر می‌خواهند خدا را فراموش کنند، یعنی زندگی آنها طوری شده است که در آن خدا نیست، زندگی آنها درگیر چیزهای دیگر است و در نتیجه ایشان می‌گوید: یک نوع فراموشی جمعی درباره‌ی مفاهیمی مثل خدا و آخرت دارد اتفاق می‌افتد.

من یک مرتبه کنجکاو شدم و در جامعه‌ی خودمان بررسی کردم، دیدم این مطلب وجود دارد. مردم صبح سوار مترو می‌شوند، سر کار می‌روند و...، آن قدر اشتغالات در زندگی جدید وجود دارد که در بین آنها خدا یا حضور ندارد یا حضورش کم‌رنگ است. مردم محصور در تکنولوژی شده‌اند و دیگر این که رعد و برق را ببینند، آسمان را ببینند، توجه به یک حقایق کند، بترسد یا اصلاً با خود طبیعت که با آن مواجه است یک خلاقیت‌هایی ببینند. الآن دیگر کم شده است.

صفریات

این کم شدن توجه به حضور خدا، گریز از دین است؟ یا ناگزیر از انسان امروز است؟

ناگزیر است. فرآیندهای تغییر موجب این وضع شده است، مارتین بوبر هم نظری مشابه این دارد؛ بوبر کتابی به نام «کسوف خدا» (Eclipse of God) نوشته است، ایشان می‌گوید: اصلاً خدا از آسمان ما کسوف کرده، علم ما، عقلانیت ما، مثل ماه شده است. نور ماه انسانیت و عقلانیت ما آمده است و جلوی نور خورشید الوهی را گرفته است. این است که می‌گوید:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز...، یعنی یک حالتی است که در واقع بین ما و خدا، خود ما حائل شده‌ایم، یعنی عقلانیت ما، علم ما، تکنیک و تمدن ما آن قدر توسعه پیدا کرده که حجابی برای حس امر الوهی شده است.

مارتین بوبر وجود خدا را نفی نمی‌کند، ولی می‌گوید: از آسمان زندگی امروزی کسوف کرده است. این مطالب حتی در بعضی مباحث متفکران ما هم وجود دارد، مثلاً اقبال لاهوری می‌گوید: یک دوره‌ای دوره‌ی صغارت دوره‌ی کودکی بشر بوده، در نتیجه مرتب از بیرون برای او پیامبر می‌آمده و دعوت می‌کرده، ولی بشر به یک بلوغی می‌رسد - این تعبیر اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه‌ی دینی در اسلام» است -، در این دوره دیگر خود بشر خدا را تجربه می‌کند، نیازی به این که از بیرون پیامبری بیاید نیست. این منشأ می‌شود که تجربه‌ی دینی یک امر شخصی بشود

و به تدریج به جای دین، ایمان می‌نشیند، دین مهم نیست بیشتر ایمان است که شخصی است. حتی بعضی همین مسیر را ادامه می‌دهند، می‌گویند معنویت به جای دین می‌آید. بهرحال این مباحث وجود دارد. آقای مطهری به یاد دارم قبل از انقلاب با اقبال مناقشه داشت، مطهری می‌گفت: این که اقبال برای ختم نبوت توضیح داده که چرا دیگر پیامبر نمی‌آید؟! توضیح و تبیین ایشان ختم دیانت است نه ختم نبوت. انصافاً هم این مناقشه خالی از وجه نیست، به هر صورت این مباحث خیلی سنگین هستند.

خود من در مجموع، به عنوان مطالعه کننده، اینها را فقط به عنوان مثال عرض کردم، معتقد هستم امر دین خطی نیست که یک زمانی بوده و یک زمانی نباشد، به این سادگی نیست. در دنیای امروز هم کم‌وبیش دین و ایمان به اشکال مختلف هست به اندازه‌ی دنیای گذشته هم نباشد به نحوی باز دین در این دنیا وجود

ایراد من به جامعه امروز ما این بوده است که می‌خواهیم همه چیز را از طریق دین رفع و رجوع کنیم، در حالی که قبل از دین باید به فکر چیزهای دیگر باشیم. جامعه‌ای که آموزش نادرستی دارد، جامعه‌ای که فرهنگ اخلاقی نادرستی دارد، مسلماً دین‌داری هم در آن جا اشکال دارد.

دارد. یعنی:

پری رو تاب مستوری ندارد ببندی در ز روزن سر برآرد
دین یک چیزی نیست که به این سادگی و به شکل خطی
بشود درباره‌ی آن نظریه داد. چون با بخشی از وجود انسان
در می‌آمیزد و از آن سر برمی‌آورد. حتی کسانی مثل پیتر
برگر هستند، ایشان جامعه‌شناس دین در بوستون آمریکا
است که چند دهه راجع به جامعه‌شناسی دین کار کرده
است، از دهه‌ی ۶۰ تا دوره‌ی کنونی. ایشان وبری است؛
پیتر برگر از نظر سنت‌های جامعه‌شناسی پیرو نخله‌ی وبر
است، در عین حال آخرین نظریه‌ی برگر این است که
نمی‌شود گفت دین با این فسون‌زدایی و راز زدایی از بین

می‌رود، بلکه دوباره رازهای جدید
می‌تولید می‌شود، افسون زدگی جدیدی
که آقای شایگان در ایران مدت‌ها
پیش نوشته‌اند. این هم در واقع به
نحوی می‌گفت افسون‌ها رفته، اما
دوباره یک افسون‌زدگی جدید پدید
می‌آید. برای مثال الان در آمریکا بازار
دین به قوت وجود دارد، همین برگر
توضیح داده که چطور در آمریکا یک
مارکتی به نام دین وجود دارد. برعکس
ایران که کالای دینی در انحصار
حاکمان در آمده است، در آمریکا بازار
رقابتی دین پررونق است. الان
فرقه‌هایی دینی در آمریکا وجود دارد
که بودجه‌ی آن‌ها از بودجه‌ی کشور ما
بیشتر است. آن جا کثرت وجود دارد
آزادی هم وجود دارد، بازار است، دین
یک ذائقه (Taste) است. یک کسانی
ذائقه دارند یک‌شنبه‌ها به کلیسا
می‌روند، یا یک روز دیگر با یک فرقه‌ی
دیگری. شما تصوّر کنید، اگر سفر هم

کرده باشید دیده‌اید مردمانی که مسائل زندگی آنها از
طرق دیگر تأمین است، درآمد دارند، ۴۰-۵۰ هزار دلار
متوسط درآمد سرانه دارند، کسانی هستند که برای ایشان
مسائل زندگی مادی حل شده است، همچنین دغدغه‌های
زندگی اجتماعی اعم از مسائل آزادی، دموکراسی و علم.
تا حدّی یک رفاه اجتماعی وجود دارد، کثرت آراء وجود
دارد، اما در همان جا مثنوی مولانا با تیراژه‌های میلیونی

چاپ می‌شود، آیین بودایی هم برای آن‌ها اهمّیت پیدا
می‌کند و در دوره‌های اوقات فراغت خود به سراغ این
چیزها می‌روند. گروه‌های حاشیه‌ای مثل زنان، سیاهان و
گروه‌های دیگری که از طریق فرقه‌های دینی دنبال
مطالبات مدنی و علایق فرهنگی و اجتماعی خود هستند،
دنبال فضایی برای ابراز وجود هستند.

مفیرجیات

اینها جزو اعتقادات محسوب نمی‌شوند؟

همان امر رئال است. البته چه بسا داخل اینها هم شرایطی
پیش بیاید که برای افراد یک جذباتی و یک تجربه‌هایی از
جنس امر ایده آل دینی اتفاق بیفتد، ولی در مجموع
بیشتر امر رئال است. آن چیزی که من می‌خواهم تأکید
کنم این است که دین یک سره متغیّر مستقلّ نیست، دین
هر چند در چیزهای دیگر تأثیر می‌گذارد ولی از یک نظر
هم متغیّر تابع است، تابعی از چیزهای دیگر است، این
خیلی مهم است. یعنی امر دین تابعی از وضع ذهنی بشر
است، تابعی از وضع روحی بشر است، تابعی از وضع
اخلاقی بشر است، تابعی از وضع اجتماعی و فرهنگی بشر
است. این که هیوم - فیلسوف دینی مشهور - گفته: مهم
نیست انسان‌ها چه دینی دارند، اصلاً دین دارند یا ندارند،
مهم این است که خود آنها در چه وضعی هستند. بعد
توضیح می‌دهد، می‌گوید: دین‌داری آدم‌های با نزاکت،
معمولاً دین‌داری مؤدبانه و آزادمنشانه می‌شود، دین‌داری
آدم‌های نانجیب هم نانجیبانه و متعصبانه و مردم آزارانه
می‌شود، دین‌داری انسان‌های ابله هم ابلهانه می‌شود،
دین‌داری انسان‌های عاقل هم خردمندانه و معقول
می‌شود. اتفاقاً ما در سنت‌های خودمان هم داریم.

مفیرجیات

مکان را هم اضافه کنید، روستایی یا شهری.

- درست است، جغرافیا هم اثر دارد. فتوای روستایی بوی
روستایی می‌دهد، فتوای شهری بوی شهری می‌دهد. در
یک شرایط پرتعارض و پرکشمکش، دین‌داری توأم با
خشونت می‌شود، در یک شرایط توسعه یافته دین‌داری هم
توسعه پیدا می‌کند. اتفاقاً ما در سنت خودمان هم داریم:
«النَّاسُ مَعَادُنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةُ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ»^۷، این حدیث صریحاً می‌گوید: مردم مثل
معادن طلا و نقره هستند، انسان‌های بد قبل از اسلام، در
دوره‌ی اسلام هم انسان‌های بد هستند. ما اتفاقاً در تاریخ
اسلام هم می‌بینیم از مسلمان‌های خیلی مشهور هستند
که خشن بودند وقتی مسلمان هم شدند خشن بودند.



Auguste Comte
زاده ۱۹ ژانویه ۱۷۸۸
درگذشته ۵ سپتامبر ۱۸۵۷

انسان‌هایی که فرهیخته بودند وقتی مسلمان شدند هم فرهیخته بودند. این خیلی مهم است.

من ده، بیست و سی سال پیش در شب‌های قدر یک زمانی که حوصله داشتم مردم را با این مباحث درگیر می‌کردم که دین‌داری خودش نتیجه‌ی چیزهای دیگر است. ایراد من به جامعه امروز ما این بوده است که می‌خواهیم همه چیز را از طریق دین رفع و رجوع کنیم، در حالی که قبل از دین باید به فکر چیزهای دیگر باشیم. جامعه‌ای که آموزش نادرستی دارد، جامعه‌ای که فرهنگ اخلاقی نادرستی دارد، مسلماً دین‌داری هم در آن جا اشکال دارد.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۸، خود قرآن در ابتدا می‌گوید در این کتاب شکی نیست، اما فقط هدایت‌گر پرهیزگاران و خوش‌تندان است، کسی که مدیریت نفس و زمامداری امیال و احساسات و مناسبات خود نداشته باشد قرآن نمی‌تواند او را هدایت کند. «شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۹ کسی که نابکار است دین هم برای او نابکاری را تسهیل می‌کند.

من واقعاً باور دارم کسانی هستند که اگر دین‌دار نبودند این قدر آدم نمی‌کشتند، این قدر جنایت نمی‌کردند، این قدر ظلم نمی‌کردند، این قدر حق دیگران را پایمال نمی‌کردند، نمی‌توانستند این قدر مخالفان خود را سرکوب کنند. اگر این افراد تربیت یافته بودند و درک درستی از دین پیدا می‌کردند، به این نتیجه می‌رسیدند که دین برای تعالی آمده، دین برای حقوق انسان‌ها آمده، دین برای ادب آمده، دین برای کمک به اخلاق و تسهیل ادب آمده است «يُؤْتِكُمْ لَكُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^{۱۰}.

صغیر حیات
نکته مهم این است که هنوز تجربه نشده که دین در طول تاریخ تابع نباشد. شما هیچ جایی در طول تاریخ نمی‌توانید پیدا کنید که بگویید دین اصل این است، دین تابع نیست و مستقل است.

- بله. من عرض کردم که دین یک چیزی است متغیّر و وابسته به چیزهای دیگر است.

صغیر حیات
بنابراین، من از کجا نفهمم دین می‌تواند از نظر تجربی مرا به هدایت برساند؟ در طول تاریخ که چنین دینی تجربه نشده است!

دقیقاً همین‌طور است. یعنی حسن و قبح عقلی برای همین است، ما باید با عقل و وجدان و اخلاق پیش برویم و دین را به محک بزنیم می‌دانیم یک چیزهایی خوب یا درست هستند، یا یک چیزهایی بد و نادرست هستند. دین را هم بر اساس حسن و قبح عقلی باید فهمید.



■ وقتی
مدرنیزاسیون
دولتی در ایران
شکست خورد
مردم دنبال
مذهب رفتند. در
نتیجه آترناتیو
این مدرنیزاسیون،
مذهب شد.
رهبران مذهبی
خاصی که سیاسی
شده بودند
توانستند این
تحول خواهی
مردم را به نفع
خود مصادره
کنند. ■

به حسن و قبح عقلی هم ممکن است همین آسیب برسد.

و همراهانی مثل یدالله سبحانی داشته است. بعد به فرانسه رفته، آنجا تحت تأثیر آموزش‌های بسیار فاخر، تحت تأثیر مدرسه‌ی پاریس قرار گرفته که انسان‌ها را تربیت می‌کند، برای انسان‌ها عزت نفس می‌آورد، برای انسان‌ها درک اخلاقی می‌آورد. نمی‌خواهم خیلی آن‌ها را ایده‌آل کنم، ولی یک واقعیتی است که ما مطالعه کرده‌ایم، این‌ها مطالعات ما است، تحقیقات ما است که در نظام‌های آموزشی چه اتفاقاتی می‌افتد، چه امکان‌هایی وجود دارد؟ بعد کارنامه زیست اجتماعی سالم بازرگان، نحوه‌ی زیست و مناسبات خوب او، مناسبات مالی، مناسبات اجتماعی، مناسبات اقتصادی، مناسبات فرهنگی و مطالعات او؛ مجموعاً دست به دست هم داده از او یک مهندس مهدی بازرگانی درست کرده که می‌خواهد حالا دین‌داری نجیبانه‌ای و آزادمنشانه و مؤدبانه‌ای داشته باشد، می‌خواهد دین‌داری خردمندانه و آزادیخواهانه داشته باشد و تا آخر هم سعی کرد پای این بایستد. همین‌طور مثال‌های دیگر.

مؤید نکته‌ای که شما می‌فرمایید دین تابع است، متغیر مستقل نیست، می‌توانیم این را هم اضافه کنیم و مؤید این باشد که نرم‌های اخلاقی که در دین می‌آید تاسیسی نیست، امضایی است.

بله. همین است که می‌بینیم بسیاری از احکام دینی امضایی و ارشادی است. یعنی نظامات خوب عرفی و اجتماعی را تأیید کرده است. یک جایی مفصل بحث

این خودت را در قالب چه چیزی می‌خواهید تعریف کنید؟ عقل بشر یا احساسات او؟

در سطح فردی عقل، عاطفه و اخلاق، در سطح اجتماعی تربیت اجتماعی و نهادهای مدنی. جامعه‌ای که در آن نهادهای مدنی وجود دارد، آزادی و دموکراسی هم وجود دارند، گفتگو وجود دارد و طبعاً دین‌داری هم بهتر

معتقد هستیم امر دین خطی نیست که یک زمانی بوده و یک زمانی نباشد، به این سادگی نیست. در دنیای امروز هم کم‌وبیش دین و ایمان به اشکال مختلف هست به اندازه‌ی دنیای گذشته هم نباشد به نحوی باز دین در این دنیا وجود دارد.

کرده‌ام که اگر محمد ﷺ الان مبعوث می‌شد به دموکراسی و اخلاق مدنی و آزادیخواهی و عدالتخواهی و تمدن معقول و توسعه پایدار و عرف جدید و عقل سلیم امروزی فرا می‌خواند و خشونت، بی‌عدالتی، ابتذال، نابرابری، فقر، تخریب محیط زیست، هژمونی دولتهای

می‌شود. برای نمونه آقای بازرگان دین‌دار است، آیت‌الله طالقانی می‌گفت: مهندس بازرگان، دین‌دار و متشرع بوده چرا؟ چون پدر و مادرش او را تربیت درستی کرده‌اند، بعد در خط کسانانی مثل ابوالحسن فروغی افتاده، استاد‌های خوب دیده، تحت تأثیر افراد فرهیخته قرار گرفته، همیاران

قدرتمند و تعصب و تزویر و مناسک‌گرایی قالبی را نقد می‌کرد.^{۱۱} به امر ایده‌آل برگردیم، ما به این نتیجه رسیدیم که پیامبر دین نیاورده بلکه می‌خواست همان دین در مکه را تصحیح و تعدیل بکند. در مکه پرستش بوده، حج بوده دین در مکه مسئله‌ی مهمی بوده، فرهنگ دینی بوده، مناسک بوده، آداب بوده است. کسانی موقعیت‌ها و مقامات

خدا حضور است، خدا مسئولیت‌شناسی است، خدا پرهیزگاری است.

صفریات
برگردیم و امر ایده‌آل و امر رئال را یک مقدار در اسلام توضیح دهید.

ببینید! پیامبر مکاشفه‌ی وحیانی کرد، این به نظر من امر ایده‌آل بود. اتفاقاً در همان آیین ابراهیمی مکاشفه کرد.

نجات در عقل و اخلاق و گفتگو وهم اندیشی و منطق و آزادی و تعلیم و تربیت صحیح است در آن صورت دینداری هم بهبود پیدا می‌کند. ما باید خود بشر را بهبود بخشیم، تا وضع ما عوض نشود، چیزی تغییر نمی‌کند.

داشته‌اند، همه مقامات دینی بوده، پرده‌داری کعبه، سقایت حاج. پیامبر اسلام متهم بوده که دارد دین را از بین می‌برد. همان‌طور که برای موسی بوده است.

صفریات
همان گونه که فرعون می‌گفته: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ»^{۱۲}

این درباره‌ی موسی علیه السلام است. درباره‌ی پیامبر هم این مسئله وجود داشت. می‌گویند تو آمده‌ای تفرقه بیندازی، وحدت کلمه‌ی دینی ما را به هم بریزی. در حالی که پیامبر، حنفت ابراهیمی، آن آیین حنفی، آن فطرت را تبلیغ می‌کند. می‌گوید اف بر دین و دینداری شما، وای بر نمازگزاری و آیین‌گرایی و مناسک‌گرایی شما: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يُنْفَعُونَ الْمَأْهُونَ»^{۱۳} این چه دینی است که ما داریم و از تجاوز به حقوق دیگران باز نمی‌دارد. این دین شما: «كُنْهِی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»^{۱۴} نیست. خدایی که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»^{۱۵} خدایی است که شما می‌پرستید به شما دستور می‌دهد تجاوز کنید و زشتی انجام بدهید؟! الآن در جامعه خودمان می‌بینیم؛ با دین خشونت می‌ورزیم، حق دیگران پایمال می‌کنیم، آزار می‌دهیم، عرف و عقل و قانون و اخلاق را پایمال می‌کنیم، کشور را تخریب می‌کنیم! دین حقیقی دارد این را اصلاح می‌کند، این را به یک امر ایده‌آل برمی‌گرداند، می‌گوید خدا اوج بشر است،

اگر پیامبر در چین بود یک‌طور دیگر مکاشفه می‌کرد، اگر محمد بن عبدالله در ژاپن بود، در یک موقعیت تاریخی دیگر یا یک موقعیت جغرافیایی دیگر بود، مسلّم، طور دیگری خدا را تصوّر می‌کرد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ»^{۱۶} ایشان به زبان قوم خود فهمیده و جهان‌بینی مکه در این تصویر بوده است.

صفریات
حتی در ارکان جهان‌بینی اسلام؟! همه چیز، شما بعضی از احکام شریعت را گفتید امضایی است، در ارکان هم هست؛ الله یک واژه عربی است، اصلاً عبدالله نام پدر پیامبر بود. پس این الله در بین آن‌ها بوده، فرشته و جنّ بوده، اتفاقاً پیامبر بر اساس دانش و جهان‌شناسی عرب، دنیا را فهمیده است. ولی آن حقیقت معرفت، حقیقت وحی، حقیقت ایمان و حقیقت توحید، امر خیلی استعلایی است، اما در چهارچوب ذهن پیامبر آمده است، یعنی نزول یافته است.

صفریات
و حتی قرآن دیگری داشتیم؟ حتی در مورد قرآن هم اگر مردم سؤال‌های دیگری از پیامبر می‌کردند قرآن دیگری داشتیم، قرآن تصادفاً این‌طور شده، قرآن جواب سؤال است. ما در قرآن تحقیق کردیم، دیدیم مرتب می‌گوید: «يَسْأَلُونَكَ»،^{۱۷} یعنی ای پیامبر از تو سؤال می‌کنند. یک اتفاقی افتاده، اختلافی به وجود آمده، آمده‌اند از پیامبر سؤال کرده‌اند و در پاسخ به

ایشان وحی شده است. اگر به جای این اختلاف برای یک چیز دیگر می آمدند، و سؤال های دیگری می کردند، مردمانی متمدن تر بودند پاسخ های دیگری از جانب خدا نازل می شد. پس قرآن هم برحسب شرایط آن روز بوده است.

مفیریات

در این صورت، نظریه جهان شمولی اسلام و قرآن را چه می کنیم؟

یک وحدتی بوده است؛ چه بود، چه محمد، چه مسیح، بین اینها با وجود تمام تفاوت های بر حسب شرایط، یک حقیقتی در پس این کثرت وجود دارد، آن حقیقت و آن اوج، جهان شمول هست که مهم است.

مفیریات

جهان شمولی کاری به احکام و دستورات و فرائض دینی ندارد!

آنچه جهان شمول است، همان: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۱۸} «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ»^{۱۹} «سُبْحَانَهُ» پاک و منزّه است، فراتر از وصف ما است، فراتر از اختلافات ما است. نمی خواهیم وارد این مباحث کلامی شوم. ببینید! اسلام تاریخی همان امر رئال است، یعنی اسلامی که ما از دوره صدر اسلام، دوره صحابه و بعد تابعون و بعد از آن داریم، شما وقتی «ازتد الناس»^{۲۰} می گوید، - من نمی خواهیم این روایت را تأیید کنم - ولی همین که «ازتد الناس» می گوید یعنی دین، دین تاریخی است، شما به این دین داری صحه نمی گذارید. حداقل در درک شیعی یک مقدار این وجود دارد که یک شیعه می فهمد چطور در زمان پیامبر مردم از دعوت پیامبر روی گردانند. من نمی خواهیم قضاوت کنم، چون نمی خواهیم در اینجا دیدگاه شیعی ارائه بدهم، سعی می کنم در کلیت دین بحث کنم.

معتزله چه می گفتند؟ معتزله به دین به مثابه امر ایده آل نزدیک می شوند، یعنی می خواهند آن را عقلانی درک کنند. حکما مثل کندی، فارابی، ابن سینا و ابن رشد، خدا را به عنوان یک امر معقول دنبال می کنند. یعنی می گویند موجودات یا واجب یا ممکن هستند، چون دنیا دنیای ممکنات است پس یک واجبی باید باشد. در نتیجه خدا یک امر معقول است. ولی آیا عوام با این خدای فیلسوفان زندگی می کنند؟ نه، عوام مردم و عمه های جامعه برحسب همان تصوّر خود خدا را درک می کنند؛ «کلمات باو هامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم، مردود الیکم، و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبائین»^{۲۱} هر چه شما درباره ی خدا تصوّر می کنید اصلاً مخلوق ذهن شما است، مورچه هم

فکر می کند خدا دو شاخک بزرگ دارد.

در مجموع من فکر می کنم که عرفا دنبال دین به مثابه ی امر ایده آل هستند، همین که می گویند حقیقت، شریعت و طریقت. یکی از آنها هم مثل منصور که خیلی اوج می گیرد و حقایقی افشا می کند او را می گیرند و می کشند، یکی حلاج می شود، بایزید بسطامی می شود. شما می بینید همیشه این مسئله وجود دارد، در دوره ی معاصر خود ما خیلی از مفسرین را در حوزه راه نمی دادند، خیلی از حکما و خیلی از کسانی که حکمت متعالیه را می خواستند در حوزه درس بدهند راه نمی دادند، اجازه نمی دادند.



■ آن چیزی که مهم است
روح اخلاق و مدنیت و
انسانیت و معنویت و
تعالی و ادب و شرف و
سودای سر به بالا داشتن
است. اگر چنین باشد
دینداری هم ساحتی از
ساحات انسانی می شود
و در نیکبختی انسان
شرکت می کند. ■

شما قضاوت کرده و همه‌ی این نگرش‌ها را اهل نجات می‌دانید؟

من اصلاً قضاوت نمی‌کنم. می‌خواهم بگویم دین دو سطح است؛ یکی امر رئال، یکی امر ایده‌آل. نه لزوماً به معنای درست.

دین برای کسی تجربه خاصی است، برای کسی حاصل یک حادثه است، برای کسی امر ایده‌آل و برای کسی امر رئال است. برای کسی یک امر جدی است. برای کسی یک فرهنگ عمومی است، برای کسی یک میراث پیشینیان و در همان حد محترم است، برای کسی ظاهر شریعت و برای کسی باطن آن است و طریقت و حقیقت است. کسی ممکن است برخی از این ابعاد را در خود جمع کند، یا به یک طرف بیشتر تمایل داشته باشد. باید آزادی دینداری باشد آزادی لادینی هم باشد و کثرت آرا و عقاید به رسمیت شناخته شود و دین منشأ تعصب و دیگر آزاری و اجبار و استبداد و غلبه و یکه سالاری نشود. مردم زندگی روزمره دارند، به پارک و دانشگاه و آزمایشگاه و خارج و تفریح می‌روند، مسجد و زیارت هم می‌روند، گاهی نماز می‌خوانند گاهی نمی‌خوانند. بنده در مطالعاتی که روی دین‌داری در جامعه کردم، متوجه شدم تغییراتی در دین‌داری مردم ایجاد شده است، مردم دنبال دین اقتضائی هستند، در حد درک خاص خود آنها که از خداوند دارند، خدای آنها خیلی شخصی است تا یک خدای رسماً تعریف شده.

نقش انبیا در این عرصه چیست؟

اجازه بدهید این‌جا یک جمله‌ای از بودا عرض کنم؛ بودا می‌گوید: انبیا با انگشت ماه را نشانه گرفتند، ما به انگشت خیره شده‌ایم و از دیدن ماه مانده‌ایم. خیلی جمله رسایی است؛ می‌گوید: انبیا دارند با انگشت ماه را به ما نشان می‌دهند، ما به انگشت آنها خیره شده‌ایم ولی ماه را نمی‌بینیم. داریم که: «إِنَّ لِدِينِكُمْ غَايَةً فَابْتَغُوا غَايَتَهَا وَ إِنَّ لِدِينِكُمْ نَهَايَةً وَ انْتَهَوْا نَهَائِهَا»؛ یعنی دین شما یک غایتی دارد، دنبال آن غایت بروید، شما به وسیله‌ها و ظواهر چسبیده‌اید و از غایات اصلی و اخلاقی و معنوی و معقول و مدنی در گوهر دین می‌مانید. این یک مطلب.

علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره هدف انبیا می‌گوید: «وَ يُتَبَرَّوْا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ».^{۲۱}

همین‌طور است. می‌بینید انواع و اقسام کلمات و احادیث وجود دارد، حتی در روایاتی که همه‌ی ما می‌دانیم، اگر

کسی مال حرام بخورد ۷۰ سال عبادت او پذیرفته نمی‌شود، یعنی چه؟ خیلی روشن است.

من یک دعوی دیگر به عنوان یک طلبه، به عنوان یک دانش‌آموز عرض می‌کنم. مطالعه کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام تقریباً در حد متواتر، به لحاظ معنایی، این نوع روایات می‌گوید اگر کسی فلان کار را انجام داد ۷۰ سال عبادت او پذیرفته نمی‌شود، یک لحظه تفکر بهتر از یک عمر عبادت است. انواع این روایت‌ها، به نظر من که استفسار کرده‌ام، در آخر به این نتیجه رسیدم که تواتر معنایی وجود دارد، می‌گوید که اگر دین‌داری تو باعث نشود به عمق برسی و کمک نکند که افعال اخلاقی تو بهبود یابد، چندان ارزشی ندارد. یا این حدیث که از دین کسی نزد امام صادق علیه السلام تعریف کردند، ایشان در آخر پرسیدند: «كَيْفَ عَقَلَهُ»،^{۲۲} فرمود حالا بگویید عقل او چگونه است؟ اگر کسی عقل نداشته باشد، دین‌داری او جاهلانه می‌شود. کتاب عقل و جهل هم که در ابتدای کتاب کافی آمده است، بیانگر اهمیت این مسأله است. باز داریم که: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اغْتَاذَهُ قَلْبُكَ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكِ وَ لَكِنَّ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ أَذَاءِ أَمَانَتِهِ».^{۲۳} نگاه نکنید خیلی نماز می‌خواند، این چیزی است که چه بسا به آن عادت کرده، اصلاً بر اساس درک از حقیقت متعالی نماز نمی‌خواند برحسب سنت‌های تقلیدی می‌خواند، آن چیزی که ما می‌بینیم و بنده به عنوان یک مطالعه‌کننده‌ی علوم اجتماعی واقعاً این را دیده‌ام، آن چیزی که مهم است روح اخلاق و مدنیت و انسانیت و معنویت و تعالی و ادب و شرف و سودای سر به بالا داشتن است. اگر چنین باشد دین‌داری هم ساحتی از ساحات انسانی می‌شود و در نیکبختی انسان شرکت می‌کند.

با این تعریفی که دین به مثابه‌ی امر رئال یا ایده‌آل باشد، اصلاً گریز از دین معنا دارد؟ واژه گریز از دین با این تعاریف، چگونه وارد جامعه‌شناسی دین شده است؟ به نظر می‌رسد اصلاً جایگاهی ندارد به خصوص این که یک گفتید: دین هم‌زاد انسان است، بنابراین گریز از آن معنا ندارد.

اولاً هر کس ملاکی برای دین‌داری در ذهن خود دارد، وقتی آن ملاک نیست، می‌گوید مردم از دین، روی گردانده‌اند. باید گفت: آقا! از درک سطحی و نادرست تو روی برگردانده‌اند نه از حقیقت و غایت دین. از دین رسمی و اجباری و خشونت آمیز تو که آیین ریاکاری و مقدس

مآبی و مردم آزاری شده است روی گردانده‌اند و به گمان بنده خوب هم کرده‌اند. یعنی ما یک قرائتی، یک درکی، نوعاً هم متعجّرانه و متعصبانه و یک جانبه از دین داریم و با آن مردم را محاکمه می‌کنیم. اتفاقاً در روایات هم داریم که پیش امام صادق آمدند و گفتند: فلانی این طور است مثلاً دینش منحرف است! بعد ایشان فرمود: شما یک شاقولی دارید، آن شاقول را می‌گذارید، هر کس با آن مطابق نباشد می‌گویید دین ندارد. بعد می‌فرماید: درکی را

ما باید با عقل و وجدان و اخلاق پیش برویم و دین را به محک بزنییم می‌دانیم یک چیزهایی خوب یا درست هستند، یا یک چیزهایی بد و نادرست هستند. دین را هم بر اساس حسن و قبح عقلی باید فهمید.



که شما دارید من قبول ندارم، آیا من به شما بگویم دین ندارید؟ بعد می‌گوید: درکی که من دارم... یک به یک این‌ها را توضیح می‌دهد، می‌گوید چقدر درک‌ها فرق می‌کند.

در نتیجه این نکته مهم است، ما معمولاً متری داریم، متر ما ایدئولوژی‌های ما است، منافع ما است، موقعیت و ریاست و قدرت و رانت‌های ماست. حداقل در خوشبینانه‌ترین حالت قرائت خود ما است. آن را ملاک قرار می‌دهیم، بعد یک به یک غربال می‌کنیم. اگر غربال ما ادامه پیدا کند در این عالم غیر از خود ما کسی نمی‌ماند، بقیه گریز از دین دارند.

ببینید! آقای مطهری قبل از انقلاب آمد و علل گرایش به مادی‌گری را توضیح داد. ایشان توضیحی داد که به نظر من محتوای توضیح ایشان همچنان درست است. چون فردی بوده که با کت و شلوار پوش‌ها نشست و برخاست می‌کرد، خود او هم روحانی باهوشی بود، مطالعه می‌کرد، در نتیجه یک ملّای فهمیده‌ای در حدّ امکانات خودش شد، توانست یک روشنگری‌هایی انجام بدهد. ایشان می‌گوید: شما وقتی دین را در مقابل نیازهای دیگر انسان قرار بدهید، مردم به این نتیجه می‌رسند که امر دائر است میان دین‌داری یا آن نیازها، یا دینداری یا زندگی! الان در جامعه ما حکومت به عنوان دین آنقدر در زندگی مردم می‌خواهد حضور یابد و مداخله و تعیین تکلیف کند که زندگی مردم عملاً به نوعی «نازندگی» بدل شده است. در نتیجه مردم می‌بینند یا باید به این «نازندگی»، تن بدهند و یا از این دین حکومتی روی برتابند. معمولاً انتظار می‌رود که انسان‌ها دنبال نیازهای خود بروند، چون در بهترین حالت دین هم یکی از نیازها است، خود آن (دین) هم یک نیاز نهایی است، نیاز اولیّه نیست. شما وقتی نیازهای اولیّه‌ی مردم را با دین درگیر می‌کنید، یعنی مردم برای این که دین‌دار شوند باید به نیازهای اولیّه‌ی خود پشت پا بزنند، شما اصلاً راه را بسته‌اید. ایشان می‌گوید: همین که دین بیاید می‌گویند: عقل خود را به کار نگیر، سؤال نکن، شک نکن، فکر نکن، بازی نکن، لذت نبر، آزادی نداشته باش و...، ما هم ادامه داده‌ایم. آن موقع آقای مطهری این حرف‌ها را می‌گفت، اگر می‌خواست دوباره اینها را نقد کند چه باید بگوید؟ ما بعد آمدیم و با عنوان دین گفتیم حقوق بشر را قبول نداریم، آزادی انسان‌ها را قبول نداریم، با دنیا هیچ

به عبارت دیگر، دین در تقابل با زندگی بشر است و به جای نقشی افقی نقشی عمودی دارد.

درست است. دین به جای این که بیاید به طور افقی با ساحتهای دیگر مرادده و مبادله و دادوستد افقی داشته باشد: «فَدَّرَكُوا إِيمَانًا أَنْتَ مُدَّكِرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^{۲۵}، یعنی این دین افقی است؛ مرادده عمودی و نگاه در بالا دارد. این که به پیامبر می گوید حرص نخور، در قرآن می گوید تو خیلی حرص می خوری، من اگر می خواستم همه را مؤمن می آفریدم. طرح الهی این است که مؤمن و کافر وجود



پس در واقع در این عالم طرح الهی این است که همه یکسان فکر نمی کنند، همیشه اختلاف وجود دارد. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». اگر یک چنین حالتی باشد دین آزادمنشانه ای خواهیم داشت و عقلایی به آن اقبال می کنند.

گفتگویی نمی کنیم، بعد گروه های دیگر را هم اصلاً اجازه نمی دهیم فعالیت کنند و در تدبیر کشور مطابق عقل و تخصص مشارکت نکنند. حتی کم کم عملاً گویا می گوئیم خدا هم نماینده ی ما در کائنات است! این طبیعی است که دین شما با تمام نیازهای معرفتی، نیازهای عاطفی، نیازهای اجتماعی مقابله کند پس چنین دینی در برابر حقایق و واقعیت و در مقابل آزادی وجدان و عقل و عرف قرار می گیرد. نام ابراهام مازلو را همه شنیده اید، نیازهای فیزیولوژیک برای همه اول است. همه اول دنبال زیستی خود هستند، بعد کمی که تأمین می شود دنبال نیازهای دوستی هستند، دنبال نیازهای اجتماعی هستند، دنبال نیازهای ایمنی هستند. این سلسله مراتب نیازها را ابراهام مازلو توضیح داده است، گفته: انسان موجودی پیوسته خواهان است، با نیازهای جانشین پذیر و پایان ناپذیر. وقتی نیازهای پایین سرکوب می شود چندان فرصتی برای نیازهای متعالی ایمانی و معنوی باقی نمی ماند. اضافه کنم امروز با زمان آقای مطهری فرق دارد. ایشان آن موقع وضعیت تبلیغات دینی حوزه را نقد می کرد. و می گفت این نوع تبلیغات راه به جایی نمی برد. درست هم می گفت. اما در چهل سال اخیر بعد از آقای مطهری ابعاد مشکل پیچیده تر شده است. به نام دین و حوزه، فقط تبلیغ نمی کنیم بلکه در اموال و نفوس تصرف می کنیم. حکومت می کنیم و همه نیازها، عقل، عرف، قانون، دیپلماسی، حقوق بشر، تخصص و حکمرانی را در مقابل دین قرار می دهیم. یک وقت کسی مثل آیت الله خامنه ای به عنوان یک عالم، نویسنده، مبلغ و محقق دینی و حوزوی کتابی می نوشتند، سخنرانی می کردند. کما این که کتابهای سید قطب را ترجمه می کردند. ایرادی در کار بود خیلی مشکل ساز نمی شد چون شریعتی هم بود، بازرگان هم بود، طالقانی هم بود، جعفری و شبستری هم بود و مردم انتخاب می کردند ولی الان ابعاد کار بیشتر از تبلیغ است، ایشان تصرف می کند، اختیارات وسیع حکومتی دارد که نه می توان سؤال و نه می توان بازخواست کرد! مسئله فقط بیان نیست، مسئله ی کنترل اجتماعی است، مسئله ی حکومت است، مسئله ی تصرف در اموال و نفوس است و این وضع کشور ما و آینده دین در این سرزمین را بغرنج کرده است. ما در جامعه خودمان دین را با ساحتهای دیگر زندگی مردم در مقابل کرده ایم.

دارند، تو تبلیغ کن و برو، قرار نیست تو زیادی بخواهی همه مسلمان شوند. حتی در قرآن می‌فرماید: آیا تو می‌خواهی همه ایمان بیاورند؟ اگر خدا می‌خواست، خودش این کار را راحت انجام می‌داد، طوری انسان‌ها را می‌آفرید که همه ایمان بیاورند.

پس در واقع در این عالم طرح الهی این است که همه یکسان فکر نمی‌کنند، همیشه اختلاف وجود دارد. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^{۲۶} اگر یک چنین حالتی باشد دین آزادمنشانه‌ای خواهیم داشت و عقلایی به آن اقبال می‌کنند، که متأسفانه نیست بین ما و این مسئله نهادینه نشده، یک حالتی شده که دین عمودی شده است، همان که فرمودید. یعنی هم تقابل و هم سیطره. به جای این که نهادی در کنار نهادهای دیگر باشد، نهادی مافوق نهادهای مدنی و مدیریتی و آکادمیک و فرهنگی جامعه شده است. به نظر من دین هر چه افقی شود بسیار گسترش پیدا می‌کند، تحوّل پیدا می‌کند، با جامعه همراهی می‌کند و به جامعه تعالی می‌دهد. چون چیزی برای خود دارد، در دین هم یک ظرفیت‌هایی وجود دارد که در معرفت‌های دیگر نیست. این بحثی که وجود دارد و می‌گویند جوامع جدید تفکیک یافتگی پیدا کرده‌اند. یعنی چه؟ یعنی تخصصی شده‌اند. در جوامع نهادهای مختلفی وجود دارد که تفکیک یافته‌اند. دین هم باید تفکیک پیدا کند؛ تفکیک دین از دولت. حضرت عالی و بنده یک دینی داریم و از آن دین عدالت‌خواهی را الهام می‌گیریم. اشکالی ندارد که من از دین خود عدالت‌خواهی را الهام می‌گیرم و دنبال عدالت می‌روم، حتی دعوت به عدالت می‌کنم، اما نه به این معنا که به نام این دین بر مردم حکومت بکنم. بلکه من از دین خود برای آزادی‌خواهی، برای عدالت‌خواهی، برای اخلاق برای امور مدنی و اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی و هر چیز دیگری استفاده می‌کنم و پیام دین را هم تبلیغ می‌کنم اما آزادمنشانه با احترام به دیگران و غیر دینداران و مخالفان و حتی آنها که از دین درک دیگری به دست می‌دهند. ... همان‌طور که در عرایض قبلی عرض کردم به هر حال بخشی از گروه‌های اجتماعی به نحوی به مباحث دینی رجوع می‌کنند، چون یک نیازهای عجیبی در بشر وجود دارد که نمی‌خواهد همه چیز را عقلانی توضیح دهد. به دنبال یک چیزهایی، یک حقایق ماورایی است، نیازهای خاصی دارد، آرامش می‌خواهد، می‌خواهد شجاعت داشته باشد، می‌خواهد دل او محکم شود، معنا می‌خواهد.

می‌خواهد از احساس پوچی که دنیای امروز را فرا گرفته است عبور کند. می‌خواهد جستجوی معنا کند. اگر ما روابط آزادمنشانه‌ی افقی داشته باشیم طبعاً می‌تواند اعتباری که در خور دین است، به معنای صحیح کلمه، به آن بدهد.

صفیر حیات

به یک نظر اشاره کردید که بشر به دین نگاه می‌کند و از آن طرف نیازهای خود را هم بررسی می‌کند، می‌بیند آیا این دین می‌تواند نیازهای او را برآورده کند یا نه؟ آن وقت به آن دین متمایل می‌شود؛ ولی ما در طول تاریخ دیده‌ایم، الان هم بشری که در قرن بیستم است یک سری نیازها دارد و می‌خواهد به هر نوعی این نیازها را اشباع کند. مثال خیلی ساده همجنس‌گرایی است، که می‌خواهد شهوت خود را از این طریق تخلیه کند. با اوامر و نواهی دین در این باره روبرو می‌شود. ما اگر بیاوریم این‌جا بگوییم در تقابل است - که واقعاً هست - با این تقابل چه می‌کنید؟ اشکالی ندارد. تقابلی که فرمودند نباید باشد تقابل سرکوب‌گرانه است.

صفیر حیات

این گونه راهکار برای رفع نیاز را مجبور است سرکوب کند. نه، لازم نیست سرکوب بکند. ببینید الان کشیش‌ها و مربیان، معلمان، مبلغان دینی بسیار زیادی در انواع آیین‌ها در غرب وجود دارند، در خود آمریکا وجود دارد که با سقط جنین مخالفت دارند، با برخی از این مسائلی که مثال زدید مخالفت دارند. از طریق کانال‌های خود، از طریق کلیساهای خود، از طریق نهادهای مدنی که تشکیل داده‌اند بیان می‌کنند و مخاطب دارند و نه داغ و درفش و شحنة در دموکراسی مثلاً سقط جنین را تجویز می‌کنند ولی تجویز قانونی به معنای تصدیق نیست. آن کشیش تصدیق نمی‌کند ولی علیه قانون اجتماعی نیز با خشونت و توسل به قهر و غلبه برنمی‌شورد. دموکراسی یک لطیفه‌ای دارد، یک امر باریک‌تر از مویی دارد که خیلی باید به آن توجه کرد. دموکراسی و حقوق بشر وقتی می‌گوید یک چیزی جایز است نمی‌گوید صحیح است. ببینید دموکراسی یک ساختاری دارد که در آن امکان کارهای زیادی وجود دارد، ولی نه به این معنا که لزوماً دموکراسی این‌ها را تصدیق می‌کنند. من مثال بزنم، همین الان غیبت کردن در ایران جایز است یا جایز نیست؟ در همین جمهوری اسلامی از نظر قانونی جایز است یا خیر؟ افراد می‌توانند در کوچه و بازار از نظر قانونی غیبت کنند؟ در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی برای غیبت کننده در نظر گرفته شده است.

این‌طور نیست که در جامعه دین در حال از بین رفتن است. در واقع ما هستیم که این گفتمان را درست کردیم تا بتراسانیم و مردم را کنترل کنیم. بلکه تغییراتی در شکل دین‌داری اتفاق می‌افتد، در کمّ و کیف دین‌داری اتفاق می‌افتد.



سال‌ها پیش آقای حجتی کرمانی یک بحثی کرد که به نظر من در حد خودش بحث بسیار مهمی بود. ایشان گفت: ما چرا حجاب را تبدیل به یک قانون کردیم و بی‌حجابی جرم تلقی شد؟ بگذارید گناه باشد، ما گناهان زیادی داریم که برای آنها قانون نداریم. شما به محض این که کسی بی‌حجاب است او را دستگیر می‌کنید این گناه را به امر سیاسی تبدیل می‌کنید! آیا کسی را هم که غیبت می‌کند و دروغ می‌گوید و نماز نمی‌خواند دستگیر می‌کنید؟ غیبت گناه بزرگتری است یا به فرض بی‌حجابی؟ (صرف نظر همه مباحث عمیق اجتهادی که در اصل قضیه پوشش و لباس هست وارد نمی‌شوم) طبعاً غیبت بمراتب مهمتر است و اصلاً قابل قیاس نیست. چرا کسی را به خاطر غیبت دستگیر نمی‌کنید؟ شما اجازه بدهید حساب آن کسی که گناه می‌کند با خدا باشد، احساس گناه خود را دنبال کند و بررسی کند، شما تبلیغ کنید. حرف این است که جایز بودن غیر از صحیح بودن است. در نتیجه آن چیزی که شما می‌فرمایید را من این‌طور درک می‌کنم، وقتی شما به عنوان یک معلم دینی، یک مربی دینی، یک مبلغ دینی، یک داعی دینی، یک واعظ و عالم دینی، یک فردی که احساس مسئولیت دینی می‌کنید می‌گویید: این سقط جنین، این همجنس بازی زشت است، آثار بدی بر روح و روان شما می‌گذارد و واقعاً هم همین‌طور است ایرادی ندارد اگر این را به شکل افقی و آزادمنشانه مطرح کنید، دعوت، ارشاد، تبلیغ و بیان حقایق را مطرح کنید.

به عنوان یک قوه‌ی قاهره‌ی بدون رضایت اجتماعی، بدون قرارداد اجتماعی، بدون توافق جمعی، بدون این که مردم همه بر یک قانونی رأی بدهند. یعنی شما تبلیغ خود را می‌کنید، قانون اجتماعی هم بر اساس آراء و اکثریت تصویب می‌شود. شما اگر قدرت دارید - همین چیزی که در غرب هم اتفاق می‌افتد - بیا بیا توضیح خود را بگویید و استدلال بکنید و افکار و آرا مردم را به صورت آزادمنشانه و دموکراتیک به این جلب کنید، نهایتاً اکثریت پارلمان قانونی و عادلانه را بتوانید به دست بیاورید.

قرآن می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»،^{۲۷} غیر از این تکلیف نداریم، اگر بیشتر از این می‌رویم دیگر این تکلیف نیست، این خودخواهی ما است، عصبانیت و بسیاری از دین متعصبانه ما، دین حق نیست عصبانیت اجتماعی ماست. تکلیف ما این است در حدی که بلاغ لازم است،

آن را انجام دهیم. اگر شرایط زندگی امروزی یک شیوه‌های دموکراتیک رضایت‌بخش را اقتضا می‌کند فقط می‌توانیم کانال بزنییم و کتاب بنویسیم و مجله در بیاوریم

مردم صبح سوار مترو می‌شوند، سر کار می‌روند و... آن قدر اشتغالات در زندگی جدید وجود دارد که در بین آنها خدا یا حضور ندارد یا حضورش کمرنگ است.

و رسانه داشته باشیم و تبلیغ و اشاعه کنیم و نه اجبار و تحکم و تصرف. تکلیف الهی در همین حد است بقیه‌اش خودخواهی و تجاوز به حقوق دیگران است.

بنابر این میان ساحت دین و دموکراسی تفاوت وجود دارد؟
دین ساحت خودش را دارد و دموکراسی هم ساحت خود را. دموکراسی به ما می‌گوید آزاد هستید حرف بزنید، ولی نمی‌گوید دروغ نگویند و دروغ بد است. این را دین می‌گوید. دموکراسی این نفوذ را ندارد به مردم بگوید دروغ نگویند و اینجا نوبت به اخلاق و دین و معنویت و فرهنگ و تعلیم و تربیت می‌رسد که بیابند بگویند ای مردم که آزادید هر حرفی بزنید آزاد بمانید و از دموکراسی بهره بگیرید اما وجداناً و ایماناً و اخلاقاً و برای شأن انسانی خویش مراقبت درونی بکنید و حرفهای درست بزنید و راست بگویند و سخن درست به درستی بگویند و مابقی فضایل.

نه کار دموکراسی تا اینجا است که می‌گوید هر کس حق و حقوقی دارد. اخلاق است که دروغ را قبیح می‌داند، دین است که دروغ را قبیح می‌داند. البته دین واقعاً رایج و رسمی ما عملاً الآن متأسفانه دروغ را هم توجیه می‌کند! ولی دین حق - که درک ما این است که اسلام هم همین است - دروغ را بزرگترین گناه می‌داند. دموکراسی می‌گوید هر کسی آزاد است که حرف بزند، اما این که مردم تربیت بشوند دروغ نگویند این مربوط به دین و اخلاق و تعلیم و تربیت است. ولی با زور نه، با زور که باشد هیچ نتیجه‌ای ندارد.

خلاصه بگویم، من به این نتیجه رسیدم این طور نیست که در جامعه دین در حال از بین رفتن است. در واقع ما هستیم که این گفتمان را درست کردیم تا بترسانیم و مردم را کنترل کنیم. بلکه تغییراتی در شکل دین‌داری اتفاق می‌افتد، در کم و کیف دین‌داری اتفاق می‌افتد. مثلاً دین‌داری یک مقدار برای مردم شخصی‌تر شده است، یک مقدار کمتر مناسکی است بیشتر احوال درونی است. تجربه‌ی دینی اهمیتی بیشتری نسبت به مناسک پیدا کرده است. ظاهر کمتر شده است، باطن بیشتر اهمیتی پیدا کرده است.

گذشته از دین مناسکی، جامعه‌ی ما از نظر اخلاقی هم سقوط کرده است!
این یک مسئله‌ی دیگری است.

پس چه چیزی از دین مانده است؟ مناسک که هیچ، اخلاق هم نمانده است.

همین طور است. ببینید! اخلاق مستقل از دین است، اخلاق اصلاً از بین رفته است. متأسفانه بله. علتش هم مداخلات تحکم‌آمیز ناروای ما در جامعه به نام دین است. نتیجه‌ی آن چیزی که مطالعات خاص درباره‌ی دین نشان می‌دهد این نیست که دین به معنای امر رئال در جامعه از بین می‌رود. بلکه نحوه‌ی دین‌داری‌ها، کم و کیف آن، شکل آن، درک از دین‌داری متفاوت می‌شود. مثلاً در گذشته مردم چقدر به مراجع سنتی مراجعه می‌کردند، امروز چقدر مراجعه می‌کنند؟ این مراجعه کم شده است و ما این را به حساب دین‌گریزی می‌گذاریم. باید اینها را تفکیک کنیم و ببینیم به چه معنی است. مردم به انواع گروه‌های مرجع جدید، رسانه‌ها، جامعه مدنی و اطلاعات دسترسی دارند و دینداری مقلدانه نمی‌خواهند.

ما به این چیزها دقت نمی‌کنیم، حق با شما است. ولی رئیس قوه‌ی قضائیه گفت: که از سال ۹۶ تا ۹۷ سرقت دو برابر شده است. ما به این دین‌گریزی می‌گوییم.

بله. این درک اخلاقی که شما از دین دارید، چون اصل دین را بدرستی انصاف و امانت و رعایت حقوق مردم می‌دانید به این معنا بله. ولی آن چیزی که ...

پس می‌پذیرید که جامعه از دین فاصله گرفته؟

- قبل از این که ایشان آمار را بگویند ما آمار اجتماعی خیلی دقیق‌تر از این داشتیم سالها نوشته شده است ولی آقایان توجه نکرده‌اند. متأسفانه ناپکاری و وضعیتی‌هایی که در جامعه وجود دارد را آقایان معرفی نمی‌کنند و شاید هم

هر جامعه‌ای یک مسیر تاریخی خاص خود را دارد. این مباحث یک مقدار نیاز به گفتگوی گسترده‌تری دارد. نمی‌شود یکی را نسخه جهانشمول قرار داد و فکر کرد که تاریخ همیشه به یک منوال تکرار می‌شود. این بحثها نیازمند فرصت دیگر و بیشتری است.

پانوشتها:

۱. سوره‌ی مائده، آیه ۴۸.
2. <http://farasatkahh.blogspot.com/1389/11/27/post-33/>
۳. سوره‌ی طه، آیه ۱۰.
۴. همان، آیه ۱۲.
۵. سوره‌ی علق، آیه ۱.
۶. کافی، ج ۱، ص ۱۳۴.
۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۴، ص ۱۲۱.
۸. سوره‌ی بقره، آیه ۲.
۹. سوره‌ی اسراء، آیه ۸۲.
۱۰. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲.
11. <http://farasatkahh.blogspot.com/1391/03/29/post-129/>
۱۲. سوره‌ی غافر، آیه ۲۶.
۱۳. سوره‌ی ماعون، آیات ۴ تا ۷.
۱۴. سوره‌ی عنکبوت، آیه ۴۵.
۱۵. سوره‌ی اعراف، آیه ۲۸.
۱۶. سوره‌ی ابراهیم، آیه ۴.
۱۷. سوره‌ی بقره، آیات ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲ و ...
۱۸. سوره‌ی یونس، آیه ۱۸.
۱۹. سوره‌ی انعام، آیه ۱۰۰.
۲۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص ۳۵۲.
۲۱. شرح أصول الکافی (صدر)، ج ۳، ص ۱۳۳.
۲۲. نهج البلاغه (للصیحی صالح)، ص ۴۳.
۲۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۲.
۲۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۵.
۲۵. سوره‌ی غاشیة، آیه ۲۱.
۲۶. سوره‌ی نور، آیه ۵۴، سوره‌ی عنکبوت، آیه ۱۸.
۲۷. سوره‌ی بقره، آیه ۲۸۶.

نمی‌دانند. وضعیت جامعه‌ی ما خیلی بدتر از این قضایا است. اما باز به این معنا نیست که مشکل در جامعه است، اتفاقاً مشکل در حکمرانی است، مشکل در ارائه‌ی است که ما از دین داشتیم. مشکل در اداره‌ی جامعه است و کنترل به نام دین است که علاوه بر تجاوز به حق و حقوق مردم، بدنام کردن میراث دینی جامعه نیز هست و متأسفانه بدتر از این هم خواهد شد.

حضرت عالی می‌گوید حقیقت دین، اخلاق است، و می‌گوید: این همان دین‌گریزی است. اینها (مستولان) به این دین‌گریزی نمی‌گویند، می‌گویند: مثلاً اگر یک مقداری از موه‌های شخص پیدا است می‌گویند دین‌گریز است، یا اگر درک دینی او متفاوت است می‌گویند دین‌گریز است. این به این معنا محل تأمل است و مطالعات نشان می‌دهد که این‌گونه نیست. روندهای جامعه نشان می‌دهد که اشکال دینداری متحول و متنوع شده است و طبعاً جامعه جدید حسب اقتضای طبیعت امروزی دنیا متکثر شده است هم دین هست هم لادین، هر دو همه به شکل‌های مختلف و در طیفی وسیع. مثلاً مردمانی زیاد می‌بینی که روزه‌ی ماه رمضان را، به شکل خاصی رعایت می‌کنند، روزه می‌گیرند، آب هم مقداری به خاطر رعایت اصول سلامت یا مقتضیات بدن یا توصیه‌های پزشکی می‌خورند ولی افطار و آن فضای رضائی و آن مناسک رضائی، آن دید و بازدیدها و احترام و این مسائل کم و بیش وجود دارد. سفره افطار و میهمانی‌های ماه رمضان و این قبیل فرهنگ دینی وجود دارد. به هر حال با دین در این دنیای پیچیده نمی‌توان ساده‌سازانه برخورد کرد. مشکل در جامعه چیز دیگری است. جامعه‌ی ما Anomic شده است، جامعه‌ی ما بی‌هنجار شده است و دین‌داری آن هم بی‌هنجار است. بی‌دینی آن هم بی‌هنجار خواهد شد. یعنی یک جامعه‌ای که دچار وضعیت Anomic، بی‌هنجاری شود، همه‌ی رفتارهای آن جامعه نامنظم و بی‌هنجار می‌شود. چه از این سو، چه از آن سو.

مفروضه
احساس نمی‌کنید گریز از دین که نتیجه‌ی برخورد هزار سال کلیسا بود، مثل دادگاه‌های انگیزاسیون و... همان مدل این‌جا و در جامعه ما هم ایجاد شود؟
بله، ممکن است با یک نسخه‌ی دیگر، با یک ویژگی‌های دیگر ایجاد شود.

مفروضه
این حالت، تغییر پیدا نمی‌کند که دوباره بازگشت پیدا کند؟
یعنی به آینده خوش بین نیستید؟